

پنجشنبه ۳ مهر ۱۳۹۳ • سال دوازدهم • شماره ۲۱۲۳ • ۷		
روزنامه		
فرهنگ · علم		
ارزیابی وضعیت آموزش و پژوهش در کشور		صفحه ۸
بررسی چالش‌های تحصیلات تکمیلی دانشگاه‌های کشور		صفحه ۹
آسیب‌شناسی آموزش و پژوهش در دانشگاه‌های کشور		صفحه ۱۰

نگاه

مرحوم «سیدهای فحص» را از سال‌های دهه ۵۰ می‌شناسم. نیروهای مبارز علیه رژیم شاه پس از فرار از ایران، اغلب راهی جنوب لبنان می‌شدند. به یاد دارم نیروهایی مثل من که ارتباط سازمانی با گروه‌ها و سازمان‌های ایرانی مطرح نداشتند خیلی نمی‌شد و به منبر مرسوم نمی‌رفت اما اهل خطابه و سخنرانی بود. طرفه اینکه با بسیاری از جریان‌های ادبی، فرهنگی و هنری در لبنان و در خارج از لبنان رابطه داشت و انس و الفت وی با کارگردان‌های مطرح دنیای عرب، بسیاری از هنرمندان تئاتر، شاعران، نویسندگان نمایشنامه‌ها و فیلم‌نامه‌ها باززد. بود. هانی، کتاب‌های بسیاری دربارهٔ نقد شعر، موسیقی، فیلم و تئاتر دارد. او حافظه عجیبی داشت. با علی احمدسعد (آدونیس) از شاعران بزرگ عرب دوست بود و با مرحوم محمود درویش، شاعر فلسطینی و جواهری، از بزرگ‌ترین شعرای عراق رفیق بود. اخیراً ایشان از چند جلد، خاطرات خود را منتشر کرده‌است و که سه جلد آن را دیده‌ام، نام آن «ماضی یا یمنی» یا «گذشته‌ای که نمی‌گذرد» است. ایشان به‌دلیل ارتباط خانواده‌ای‌ای که داشتم به کتاباد و روستای ما آمد و مدت زیادی ماند و با خانواده ما انس و الفت عجیبی پیدا کرد. او جزبیت

این سفر به ایران، خراسان و کتاباد را نوشته است. اوایل انقلاب بهمه‌را یاسر عزت به ایران آمد چرا که او مشاور ارشد یاسر عزت در زمینه شیعیان جنوب لبنان بود. جنوب لبنان با ششمال اسرائیل هم‌زرا است و شمال سرزمین‌های اشغالی دارای اهمیت استراتژیک است. سیدهای فحص نقش خیلی موثری در تحکیم روابط شیعیان در جنوب لبنان و نیروهای مبارز فلسطینی که به جنوب لبنان آمده بودند داشت و این مساله با پایان عمر عزت ادامه یافت. رهبران فلسطینی برای هانی، احترام ویژه قابل بودند. هانی در اوایل دهه ۷۰، مبارزات کارگران و کشاورزان در بزرگ‌ترین انصباب تنباکوکاران در لبنان را رهبری کرده و به پیروزی رسانده بود؛ که ازحزاب چپ و کمونیست فکر نمی‌کرد. یک روحانی جوان به‌دلیل عشق و علاقه به محرومان بتواند انجام دهد. او قلم بسیار شیوایی دارد.وقتی نزد سیدهای را می‌خوانید کمتر از شعرهای آدونیس، لت‌بخش نیست. ایشان برای نگارنده بسیار عزیز بود اما به‌عنوان فردی آشنا با ادبیات روز عرب می‌گویم که یکی از زیباترین و جذاب‌ترین نقدهای دنیای عرب با قلم ایشان روی کاغذ می‌آید. ایشان تا جایی که من اطلاع دارم با بیت و آیتالله منتظری روابط صمیمانه داشت. آن‌موقع به دبیرخانه شورای ایحجامعه تردد داشت و همفکری می‌کرد. مهندس موسوی که نخست‌وزیر شد، جلسات متعددی راجع به مسائل لبنان داشت. او در خاطرات خود می‌نویسد در مدت کوتاهی که میرحسین، مسوولیت وزارت‌خارج را دارا بود پیشنهاد می‌کند تا یک روزنامه معتبر و وزین به زبان عربی در بیروت تأسیس شود که سید گفته بود کار من نیست اما چندندفرا از روزنامهنگاران مطرح عرب را به پیشنهاد موسوی معرفی کرده بود اما این پروژه آنگونه که باید به ثمر ننشست. روابط صمیمانه‌ای با مقام‌مظهرهبری که آن‌موقع ایشان رییس‌جمهور بود داشت و به دلیل علاقه آیتالله خاتمی‌ای به ادبیات عرب، جلساتی با هم داشتند. او خودش را جزو دلباختگان انقلاب اسلامی و ملت ایران می‌دانست و بخش زیادی از عمرش را صرف انقلاب و مسایل مربوط به ایران کرد. او بعدها به‌دلیل تغییر و تحولاتی در ایران به وجود آمد و همچنین بزرگ‌گشدر فرزندانش که مشغول به تحصیل در بیروت بودند، به لبنان باز گشت. هانی در تأسیس نهادهای فرهنگی گفت‌وگو

بین ادیان و مذاهب هم در لبنان، بحرین، مصر، فرانسه، آمریکای شمالی، آمریکای جنوبی و آفریقا فعال بود و بدون پشتوانه طایفه یا دولتی خاصی، در جهان اسلام مطرح شد. سنی‌ها، دوروزی‌ها، مسیحی‌ها و… را او دوست داشتند. او در درگیری‌های که میان حزب‌الله و امل رخ داد، نقش میانجی را ایفا کرد. نکته جالب توجه این است که سید، دو داماد داشت. یکی از دامادها از شخصیت‌های برجسته سازمان امل و دیگری به جزو نیروهای حزب‌الله بود. در روزنامه‌های معتبر لبنان به‌ویژه السفیر و المستقبل داشت که به‌نوعی «استون تاب» بود. در ۱۳۷۹ بعد از تعطیلی برخی مطبوعات در ایران به همراه خانواده به لبنان رفته و مدتی میهمان هانی بودیم. به یاد دارم یک روز صبح که روزنامه‌ها را برایش آوردند، در السفیر با المستقبل یادداشتی نوشته بود. آن‌روزها روزهای انتخابات پارلمان در لبنان بود و گروه‌های مختلف با هم برای معرفی یک نامزد در مناطق مختلف، اتفاق می‌کردند. بعد از یکی از مناطق جنوب، گروه امل با یک گروه مسیحی ائتلاف کرده بود که آن گروه عملکرد قابل قبولی در دفاع از جریان مقاومت نداشت. «سید» در یک یادداشت بسیار تند، به نقد این ائتلاف پرداخته بود. در حین صحبت دربارهٔ تفاوت‌های فضای مطبوعاتی ایران و لبنان و صراحت لهجه روزنامه‌نگاران لبنانی در نقد قدرت، تلفن زنگ زد. همسرشان گوش‌ی را برای سید آورد و گفت «آقای رییس» است. معلوم شد «انبی‌بری» رییس پارلمان لبنان و فرد مورد خطاب نقد سید بود. که پس از ورود به دفتر کار و مطالعه کرده و نظرش را ابیان کرد. به او گفتم چه فضای بازی برای حرف و نقد دارند و اینکه سیاستمداران شما به جای استفاده از ابزارهای دیگر روزنامه می‌خوانند و پاسخ می‌دهند، جای خوشحالی دارد. او برای من عزیزترین عزیزان بود و مرگ و جدایی او برای من بسیار دشوار است. فرزندان «حسن الفحص» پسر سیدهای که مدتی در ایران بود، به من «پدربزرگ» می‌گویند

پنجشنبه ۳ مهر ۱۳۹۳ • سال دوازدهم • شماره ۲۱۲۳ • ۷

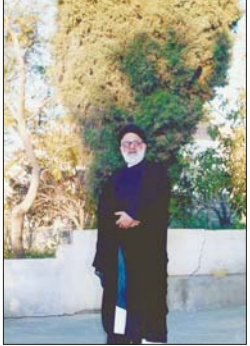
فرهنگ • علم

ارزیابی وضعیت آموزش و پژوهش در کشور

یادداشت

سیدهای فحص، روحانی شیعه لبنانی که از او با عنوان «صدای اعتدال شیعی» در این کشور یاد می‌شود، صبح پنجشنبه ۲۷شهریور پس از مبارزه با بیماری ربوی در بیمارستانی در شهر بیروت درگذشت. او از معدود روحانیون شیعه است که وارد فعالیت علنی حزبی شد و در عین حال نویسنده، ادیب، فعال جامعه مدنی، مروج گفت‌وگوی میان ادیان و از طرفداران نزدیکی اسلام و مفاهیم مدرن بود.

وی زندگی سیاسی خود را با عضویت در جنبش آزادیبخش فلسطین (فتح) هنگام حضور رهبران این گروه فلسطینی در لبنان آغاز کرد و از نزدیکان یاسر عزتات، رهبر سابق فتح و تشکیلات خودگردان فلسطین به‌شمار می‌آمد. سیدهای فحص از دوستان و نزدیکان امام موسی صدر، بنیانگذار مجلس اعلای شیعی و جنبش اصل در لبنان بود. او از اعضای مجلس اعلای شیعی بود که عالی‌ترین مرجع شیعیان لبنان به‌شمار می‌آید. در سال ۱۹۷۴ با ائتلاف با کمال جنبلاط، رهبر وقت دروزی‌های لبنان، نامزد انتخابات میان‌دوره‌ای پارلمانی این کشور شد اما به دلیل مخالفت‌ها، از رقابت‌ها انصراف



داد. فحص متولد ۱۹۴۶از روستای جبشیت بود. تحصیلات ابتدایی خود را در لبنان پی گرفت و بعدها به نجف رفت و هم‌زمان با تحصیل در حوزه توانست از دانشگاه نجف نیز لیسانس فقه بگیرد. برای یکسال سر دبیر مجله‌ای نجف بود. در جبل‌عامل باشگاه ادیبان و شعرا را تأسیس کرد و در قیام کشاورزان توتون در سال ۱۹۷۲ مشارکت داشت. سال ۱۹۸۲ با خانواده به ایران کوچ کرد و در سال ۱۹۸۵ در تهران بود. وی طی این سال‌ها به‌عنوان مشاور در دفتر تبلیغات حوزه علمیه قم و نظارت بر مجله «الفتح» فعالیت کرد و با مراجع قم ارتباط نزدیک داشت. در همان دوران به‌همراه هیات‌های ایرانی به گاین، مالاگاسکار، کنیا و کامرون سفر کرد. در سال ۱۹۹۲ یک‌بار دیگر در انتخابات لبنان شرکت کرد اما شانشی کتبیات‌های نجف و دانشگاه‌ای بیروت، دمشق و بغداد را گشت. به‌لحاظ فرهنگی برای خود یک مرجع شده بود. هرچه را نمی‌توانست بخواند ترجمه عربی‌اش را می‌گرفت و می‌خواند. از فقه، زبان، شعر و… حظی وافر داشت و باوجود علاقه‌ای که به صوفیه داشت درعین‌حال یک مبارز انقلابی بود که به مبارزه مسلحانه دعوت می‌کرد. تا آنجا که به فکر افتاد سلاح او را از مسیر خود منحرف کرده است. آنجا بود که برگشت و دوباره همان شعار ضرورت ایجاد تغییر را مطرح کرد. او یک مسلمان شیعه بود. کسی که تلاش کرد تا همه دیوارهایی را که تاجران مذاهب برپا داشته بودند فروبرد. کسی که یکبار دیگر تلاش کرد تا دیوارهای بلندی را که بین ادیان کشیده شده است فروبرد. او می‌دانست که همه اینها بدعت و خارج از دین است. از همه دیوارها بیزار بود. عاشق زین بود. سرشار از فرهنگ و شعر. بیانی صریح داشت. بسیاری از دوستانش را به همین دلیل از دست داد. به این‌خاطر که او دریافت رفتارشان غلط است و از آنها جدا شد یا آنها دریافتند که او دیگر برایشان قابل تحمل نیست. بسیار نوشت و بسیار خواند. اما هنوز طرح‌ها و برنامه‌ها حرف‌های زیادی برای گفتن و نوشتن داشت. هزاره‌زار بیت شعر در حافظه داشت. کتابخانه‌ای بود از فرهنگ اسلامی. به‌خصوص فقه شیعی و سنی هردو. اما بالاترین خصوصیتش این بود که یک انسان بود. با باهمن عبای ارزان قیمتی که می‌پوشید. درونی لبریز از شعر داشت. درود برتوای اسید. عبای سفیدرنگ جدیدی را که به او پوشانند مبارک باشد. مثل قلبیت سفید است. به تو افتخار می‌کند. اما ما هنوز انتظار تو را می‌کنیم که بیایی! بیایی و بپرسی و به ما بیاموزانی! کسانی را دوست داشته باشیم که نظرشان با ما متفاوت است. به ما بیاموزانی! چگونه ارزش‌های بیشتری کسب کنیم. ما به شوخی‌هایت عادت کرده بودیم. غیبت تو طولانی نخواهد بود. خیلی‌ها هنوز تشنه شنیدن سخنان تو هستند!ای کسی که قلبش بزرگ‌تر از عقیلش بود.



گفت‌وگویی منتشرنشده از هانی فحص؛ روحانی شیعه لبنانی

مساله فلسطین شروع به قول معروف اسرائیلی کردن آن است. حرکت اسلامگرایی بود که زبان قومی را به ارث گذاشت و شعار و گفتمان و رابطه با دیگری را تعیین کرد. **آیا میراث دینی ما چه در سطح متن قرآنی و چه در سطح تجربه تاریخی اسلامی دارای عناصر یا راهکارهایی هست که به مسایلی چون گفت‌وگو و جذب دیگران تشویق کند؟**

حرکت اسلام و سایر ادیان از اساس بر راهکارهای مبتنی بر گفت‌وگو و تعامل فرهنگی و جذب بنا شده است. دین اسلام از من می‌خواهد و حتی مرا وامی‌دارد که برای وحدت تلاش کنم نه تجزیه. معنای وحدت این نیست که تکثرها از بین برود بلکه برعکس این وحدت خواستار سهیم کردن دیگران است تا در مجموع، بتوانند آن توحیدی را که همه ادیان بر آن تأکید دارند تجلی دهد. حتی ادیان غیرآسمانی همین‌طورند. اسلام خواستار گفت‌وگو و تعامل فرهنگی است. آیات متعددی در قرآن وجود دارد که مسلمانان را به ضرورت پذیرش تکثرگرایی فرهنگی و قومی دعوت می‌کند «إنا خلقناکم من ذکر و اُنثی و جعلناکم شعوبا و قبایل لتعارفوا». تکثر فرهنگی و قومی یک معضل نیست بلکه معضل در نحوه برخورد بر این تکثر است، این شرط اسلام آخرت‌گرایانه است. ادیان حتی اگر دوران تاسیسی خشنی داشته باشند هرگز ایسن تکثر گرایی را نفی نکرده‌اند؛ می‌گویند ما باید جلوی وقوع جنگ را بگیریم، ما هرگز به ذهنمان نباید خطور کند که بدون اراده و خواست خداوند بتوانیم صلحی کامل را برقرار کنیم. یاور یکپارچگی‌سازی و صلح مطلق، خلاقیت و تکثرگرایی را به تعطیلی می‌کشد.

چرا پس برخی تلاش می‌کنند برداشت‌های مدرن و تازه از متون را طرد کنند. به‌خصوص اگر این برداشت‌ها با شیوه‌های جدید حاصل شده باشد؛ مثل زبان‌شناسی، ادیان تطبیقی و…؟

اتفاق این مرجعیت‌های دینی اسلامی و مسیحی هستند که باید نوگرایی را در متون و مطالعات دینی خود وارد کنند. زیرا آنها مستقل و آزاد هستند و من از آنها می‌خواهم که تحت‌تأثیر توده‌های مردم قرار نگیرند. گاهی وقت‌ها شایستگی یک‌مرجعیت در سایه رهبری او قرار می‌گیرد و مردم از او می‌خوانند که آنها را هدایت کند. من به این مساله یقین دارم که علوم دینی، تابع و تسلیم علوم اجتماعی نمی‌شود و تا ما درهای دین را به روی علوم جدید از جمله زبان‌شناسی، واژه‌شناسی، نشانه‌شناسی، هنر و دین‌شناسی تطبیقی و محض نگشاییم، نمی‌توانیم به معارف جدید دست یابیم. معارفی که روند مدرنیسم را در بین ما تسریع کند.

باید قلمروهای معرفتی را به روی توسعه و نوکردن اجتهادهای تمدن‌ساز و پیشرفت‌آفرین باز کنیم، چون اگر این نوگرایی حاصل نشود دین‌گرایی به پایان می‌رسد. گذشته آن چیزی است که ما به آن سرمی‌زنیم، نه اینکه در آن زندگی می‌کنیم. این تحولات امکان‌پذیر نیست مگر از راه وارد کردن دستاوردهای جدید معرفتی و تجارب جدید زندگی به فہم دینی خودمان و به برداشت‌های‌مان از متن. قلمرو فہم ما به میزان آزادی ما بستگی دارد نه تمهیدمان. هرگونه تفسیری باید مبتنی بر معارف جدید برای رسیدن به نتایج و جوهرهای باشد که جوامع عربی و اسلامی را بتواند به مدرنیسم امروز جهانی برساند.

منبع:السفیر // ترجمه:محمدعلی سغمری

طلال سلمان · سردبیر السفیر

همین ترتیب قلمش علت زندگی‌اش بود. بیشتر زندگی‌اش را صرف خواندن کرد. همه کتابخانه‌های نجف و دانشگاه‌ای بیروت، دمشق و بغداد را گشت. به‌لحاظ فرهنگی برای خود یک مرجع شده بود. هرچه را نمی‌توانست بخواند ترجمه عربی‌اش را می‌گرفت و می‌خواند. از فقه، زبان، شعر و… حظی وافر داشت و باوجود علاقه‌ای که به صوفیه داشت درعین‌حال یک مبارز انقلابی بود که به مبارزه مسلحانه دعوت می‌کرد. تا آنجا که به فکر افتاد سلاح او را از مسیر خود منحرف کرده است. آنجا بود که برگشت و دوباره همان شعار ضرورت ایجاد تغییر را مطرح کرد. او یک مسلمان شیعه بود. کسی که تلاش کرد تا همه دیوارهایی را که تاجران مذاهب برپا داشته بودند فروبرد. کسی که یکبار دیگر تلاش کرد تا دیوارهای بلندی را که بین ادیان کشیده شده است فروبرد. او می‌دانست که همه اینها بدعت و خارج از دین است. از همه دیوارها بیزار بود. عاشق زین بود. سرشار از فرهنگ و شعر. بیانی صریح داشت. بسیاری از دوستانش را به همین دلیل از دست داد. به این‌خاطر که او دریافت رفتارشان غلط است و از آنها جدا شد یا آنها دریافتند که او دیگر برایشان قابل تحمل نیست. بسیار نوشت و بسیار خواند. اما هنوز طرح‌ها و برنامه‌ها و حرف‌های زیادی برای گفتن و نوشتن داشت. هزاره‌زار بیت شعر در حافظه داشت. کتابخانه‌ای بود از فرهنگ اسلامی. به‌خصوص فقه شیعی و سنی هردو. اما بالاترین خصوصیتش این بود که یک انسان بود. با باهمن عبای ارزان قیمتی که می‌پوشید. درونی لبریز از شعر داشت. درود برتوای اسید. عبای سفیدرنگ جدیدی را که به او پوشانند مبارک باشد. مثل قلبیت سفید است. به تو افتخار می‌کند. اما ما هنوز انتظار تو را می‌کنیم که بیایی! بیایی و بپرسی و به ما بیاموزانی! کسانی را دوست داشته باشیم که نظرشان با ما متفاوت است. به ما بیاموزانی! چگونه ارزش‌های بیشتری کسب کنیم. ما به شوخی‌هایت عادت کرده بودیم. غیبت تو طولانی نخواهد بود. خیلی‌ها هنوز تشنه شنیدن سخنان تو هستند!ای کسی که قلبش بزرگ‌تر از عقیلش بود.

به‌رسمیت‌شناختن طرف دیگر باشد، من به‌عنوان یک روحانی شیعی، وقتی نجف بودم فرهنگ غرب را مطالعه می‌کردم. برای مثال، با دیدگاه‌های ژان‌پل سارتر و مارکس آشنا می‌شدم و درعین حال متنبی، شاعر عرب را هم می‌شناختم. ما آن رویکرد باز فرهنگی را که نتیجه دوران استعمار بود گرفتیم اما زائیده‌های مربوط به استعمارش را کنار گذاشتیم؛ یعنی به اصول و مبادی آن مبادی آن زدیم.

باید بگویم خشونت در اسلام و مسیحیت تفاوت‌های نوش‌شناختی‌ای دارد که به مساله شهادت‌طلبی مربوط می‌شود. اسلام به سمت شهادت و مرگ می‌رود، حال آنکه مسیحیت شهادت را تحویل می‌گیرد اما به سوی آن نمی‌رود. حتی در اندیشه گاندی که طرف‌دار عدم خشونت بود، مقداری خشونت وجود داشت. این مساله در راهپیمایی نمک‌پاش‌هانیز کاملاً مشهود بود. عدم‌خشونت، در مواردی استفاده از خشونت را بعید نمی‌داند. برای مثال جنگ بدر هدفش خشونت‌ورزی نبود؛ بلکه نتیجه یک نزاع تازه‌یا بین اسلام و مشرکان قریش بود. از مقداری خشونت، گریزی نیست؛ خشونتی که البته بازدارنده باشد. در مسیحیت به آن، جنگ عادلانه می‌گویند.

در این نوع جنگ، مقداری خشونت وجود دارد و عبارت است از یک خشونت احتیاطی. شمشیر، محور دعوت اسلام نیست بلکه محور این دعوت، آشتی و صلح است. در ادبیات ما به طور کلی دایره خشونت در مرزهای پاسخ به خشونت است که معنا پیدا می‌کند. دعوت اسلامی براساس تناقض و گفت‌وگو استوار است، نه شمشیر. آن چیزی که در شبهه‌جزیره عربستان اتفاق افتاد، در همان دوران اولیه اسلام، فقط مساله فتوحات نبود، بلکه عبارت از یک نوع عملیات راهی‌بخشی از چنگ رومی‌ها بود. اسلام و مسیحیت وقتی تثبیت شد دیگر نیازی به خشونت ندارند. آن وقت دیگر قرآن کتابی گمراه‌کننده برای مسیحیان نبوده یا انجیل برای مسلمانان یک کتاب گمراه‌کننده تلقی نمی‌شود. همه ما به نسبت‌هایی دچار ضلالت هستیم و به لحاظ معرفتی، اشتراکات زیادی داریم. ایم معرفت و ایمان است که مساحت ضلالت را تنگ می‌کند.

چرا جنبش‌های اسلام‌گرا خصوصیتی توده‌ای یا مردمی به خود گرفتند؟ آیا کاهش قدرت جریان‌های ملی‌گرا یا چپ و شکست دولت‌های ملی موجب افزایش حضور این جریان‌ها شد؟

من با این نظر کاملاً موافقم؛ بدون اینکه بخواهم ویژگی‌های توده‌ای اسلام را دست‌انویزی قرار دهم. زیرا بیشتر به دلیل توجه به اعتدال است چه در سطح پیشگامان و چه مردم اعتدال مثل وجدان است. توده‌های مردم براساس شعارهایی تحریک می‌شوند که افرایک‌آمیز باشد؛ شعارهایی که خواستار وحدت و آزادی و سوسیالیسم باشد. برنامه ملی‌گرایی یا قوم‌گرایانه شکست خورد چون نتوانست یک دولت ملی بر سر کار آورد. ما ملی‌گرایی را به خاطر قوم‌گرایی از دست دادیم. حرکت قوم‌گرایانه از اساس علیه یک اسلام فرهنگی و سیاسی شکل گرفت. شعارش چنان‌که میشال علقی مطرح کرده بود است عربی واحد یا یک پیام جاودان بود.

حرکت قوم‌گرایانه بر برخی از راهکارهای متضاد با حرکت فرهنگی اسلام اتکا داشت؛- حال آنکه حرکت اسلام‌گرایی می‌تواند شعارهایی قوم‌گرایی را هم سیراب کند. وقتی از قضیه فلسطین صحبت می‌شود، ما نقطه اختلافی جوهری بین تفکر قوم‌گرایانه و تفکر اسلامی برای حل این مشکل نمی‌بینیم. از آن گذشته عربی‌کردن

برای کسی که از دیوارها بیزار بود

کسانی باشد که نسبت به این مساله همدار داد و گفت صدام حسین به‌زودی به جنگ انقلاب ایران خواهد رفت و به ایران حمله خواهد کرد. اما همه این امیدها به‌زودی آب شد و سید باید جرع‌های ناامیدی را یکی پس از دیگری سرمی‌کشید. دوباره به لبنان بازگشت. احساس خوشبختی می‌کرد. با خروج رهبری فرهنگ اسلامی هانی فحص احساس کرد باید در کنار آن باشد، هر‌جا که هست و این ارتباط خود را تا آخر حفظ کرد. می‌گفت: «من به‌دلیل جغرافیایی بلکه از روی عقیده و باور است که انقلاب فلسطین را قبول دارم. من هرچند ملاحطاتی دارم اما با این انقلاب هستم.» او با هر انقلابی و با همه انقلاب‌ها بود. دربارهٔ انقلاب‌ها می‌گفت: «وقتی انقلابی به نظام تبدیل می‌شود، دشمن خودش را تراشیده است. این درسی است که تاریخ به ما می‌دهد. قدرت، انقلاب را می‌خورد. انقلابیون به داییل قدرت‌طلبی چندپاره می‌شوند. تنها تجربه امام‌علی(ع) است که با اینها تفاوت دارد. به‌فندرت اتفاق می‌افتد که انقلابیون موفق شوند دولت خودشان را بر سر کار بیاورند» اساسا طرفدار «تغییر» بود. در لبنان احساس می‌کرد این طایفه‌گرایی است که جلو هرگونه تغییری را می‌گیرد بنابراین با تمام توان خود می‌کوشید تا تأثیر این طایفه‌گرایی را از بین ببرد. تفکری توحیدی داشت. اسلام او فراتر از همه مذاهب و فرقه‌ها بود. تفکری «سکولار» داشت حتی اگر روی سرش عمامه‌ای سیاه بود. در همه برنامه‌هایی که خصلت سکولار داشت شرکت می‌کرد. به گفت‌وگوی تمدن‌ها به‌شدت علاقه‌مند بود. در زمینه فرهنگی برای خود دریایی بود. تفکری باز نسبت به مسایل جدید داشت. از تقلید بدش می‌آمد. تشرش به شعر پهلو می‌زد. او فرزند «جبل‌عامل» بود. در نجف تحصیل کرد. با همه علاقه قلبی‌اش می‌نوشت. با همه گروه‌ها نشست‌وبرخاست داشت. در‌ها را می‌شکست. سنت‌های متروک را زیر پا می‌گذاشت و از خطوط قرمز عبور می‌کرد. از هر گونه ائتلاف یا گفت‌وگویی در سرتاسر وطن عربی گرفته تا وایت‌کان حمایت می‌کرد. اگر برای دوستی می‌نوشت لذت می‌برد و اگر برای دشمنانش هم به

آنگیزه‌های شرق‌شناسان از اینکه می‌گویند «خشونت در ذات اسلام است» چیست؟

غرب چه از روی یک اراده سیاسی یا فکری – چون می‌بینیم نزد برخی از روشنفکران غربی هم هست – تمایل دارد بگوید خشونت در اسلام یک امر ذاتی است. شرق‌شناسی به‌نظر من خودش یک چالش معرفتی است. بسیاری از شرق‌شناسان و زبان‌شناسان هستند که بر این تئوری تأکید کرده و می‌گویند همین امر موجب نوعی دریافت منفی شده و بعدها به‌صورت یک ایدئولوژی درآمده است.

برخورد اروپایی‌ها نسبت به ساکنان اصلی آمریکا یعنی سرخپوستان مگر چگونه بود؟ جز خشونت و قتل؟ حتی مارکس و انگلس از انگیزه‌های سیاسی آنها حرف زدند و آن را یک انگیزه استعماری توصیف کردند. در شرایط کنونی دوباره این خشونت به شکلی عمیق‌تر و ازهم‌گسیخته‌تر دارد تولید می‌شود. این درحالی است که فرهنگ غربی و لیبرالی مدعی این است که نباید یک مساله خاص را به همه‌جا تعمیم داد و حکمی را به‌صورت قطعی صادر کرد. به‌طور کلی باید گفت خشونت‌ها زائیده‌نظام‌های تمامیت‌خواه هستند. نظام شوروی از یکسو و نظام‌های تمامیت‌خواه لیبرالی که در افغانستان علیه شوروی دست‌به‌کار شده بودند این روند را به‌وجود آوردند. بنابراین خشونت‌های موجود زائیده هر دو آنها و تولید مشترکشان است.

دیدید که جورج بوش، رییس‌جمهور آمریکا از جنگ‌های صلیبی صحبت کرد؛ یماند که بعد حرفش را پس گرفت. او این مساله را از چند روشنفکر غربی به‌خصوص در ایالات‌متحده گرفته بود. بعد تلاش کردند آگاهی مردم را برمبنای آن شکل دهند تا این اصطلاح جا بیفتد و به یک واقعیت فرهنگی، اجتماعی و سیاسی تبدیل شود و در ادامه بگویند که این خشونت‌ها زائیده فرهنگ اسلامی است. یعنی هر نوع خشونتی بدون اینکه نوع آن را تعیین کنند و به این ترتیب مسایل مهمی با هم مخلوط شد.

فرهنگ اسلامی یک فرهنگ حداکثری است. درواقع این فرهنگ مشرقی است که باید مسوولیت اتفاقاتی را برعهده گیرد که در جوامع اسلامی و عربی رخ می‌دهد. این غروب است که اگر شما شرقی باشید یا مظاهر فرهنگ اسلامی داشته باشید فوراً یک موضع منفی در مقابل شما می‌گیرد. اینجاست که تغییر فرهنگ اسلامی ضرورت پیدا می‌کند و باید آن را تغییر داد چون در برابر یک عقلانیت استعماری جدید قرار گرفته است. عقلانیتی که بر جذب و گرو کشی استوار است و به‌نوبه خود موجب تولید فراط‌گرایی و تعصب می‌شود. این فرهنگ غربی است که مسوولیت رواج فراط‌ گرایی را در بین کشورهای اسلامی و حتی مسیحی برعهده دارد.

از پیروزی تاریخی این انقلاب می‌گفت و آن را حرکتی عظیم برای اسلام می‌دانست. بسیار به آینده آن خوشبین بود. درباره امام خمینی صحبت می‌کرد که پیش از آمدنش به تهران با او در نوفل‌لوشاتو ملاقات کردیم. برای همین سید از لبنان به ایران رفت و یکی از نخستین کسانی بود که به این انقلاب پیوست. در همه کشورهای عربی جرح می‌زد و نسبت به آن بشارت می‌داد و دیگران را هم به آن دعوت می‌کرد. از شعارهای فلسطینی آن بسیار خرسند بود؛ از این سخن امام‌خمینی که همه را به یک صف واحد دربرابر اسرائیل دعوت می‌کرد. در تهران مرا به جایی برد که مخصوص اقامت خودش در ساختمان نخست‌وزیری بود. روی زمین می‌نشست. یک قوری چای و تکه‌های نان بیشتر نداشت. موفقیت بزرگ او در تحکیم روابط انقلاب ایران و رهبری فلسطین بود که یاسر عزت را به ایران کشاند. از نظام‌های عربی نومید بود. با فضای طایفه‌گرایی سر جنگ داشت. از سموم زهرآگینی که برای ایجاد فتنه در بین مسلمانان می‌پرآکنند دلگیر بود. از واکنش صدام حسین علیه انقلاب ایران خوف داشت. او شاید یکی از اولین